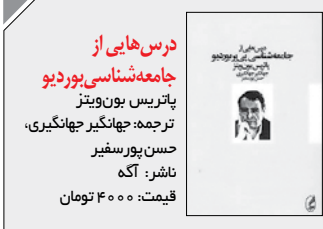


نگاه

نگاهی به کتاب «درس‌هایی از جامعه‌شناسی پی‌یر بوردیو» در س‌هایی از یک جامعه‌شناسی انتقادی پیام حیدر قزوینی

■ در ژانویه ۲۰۰۲ پیی بر بوردیو در حالی در گذشت که حضور مستمرش در عرصه عمومی و مبارزات اجتماعی، چهارای متمایز از و ساخته بود تا جایی‌که پس از مرگش، ژاک دریدا او را «روشنفکری متعهد با موضوعی بسیار رادیکال» خواند.بوردیو همواره به‌دخالت در رویدادهای جامعه می‌پرداخت و در مخالفت با کسانی که راه حل همه چیز را به باز می‌جستند، با رویکردی انتقادی به روشنگری در حوزه‌های مختلف دست می‌زد.تاثیر بوردیو در عرصه عمومی انکارناشدنی است، او در تظاهرات علیه جهانی شدن شرکت می‌کرد و بارها از مهاجران و کارگران به دفاع پرداخته بود و حتی در شورش‌های می۶۸ کتاب «وارثان» او در دستان دانشجویان معترض بر فرار سنگرهای خیابانی دیده می‌شد. بوردیو بر آن بود تا تاثیر نظرانش را در مواجهه با وضعیت‌های اضطراری جامعه بسنجد و می‌کوشید تا بار دیگر نظریه را درگیر واقعیت حاکم بر جهان سازد و به این اعتبار تلاش‌های او حیاتی تازه به جامعه‌شناسی انتقادی بخشید. می‌توان بوردیو را از بارزترین نمادهای روشنفکری فرانسوی یا به عبارتی روشنفکر جهان شمول محسوب کرد که مخالف ماندن در قالب محدود یک «متخصص دانشگاهی» است اما جدا از این چهره متعهد که بی‌محاجا به کنش سیاسی دست می‌زند،بوردیو نظریه‌پردازی اصیل است که در حوزه‌های متعدد و گوناگونی به‌نظریه‌پردازی پرداخته است.

بوردیو در ایران چهره شناخته شده‌ای است و جدا از برخی آثار او که به فارسی ترجمه شده‌اند، چندین کتاب نیز درباره او منتشر شده است که کتاب «درس‌هایی از جامعه‌شناسی پیی بر بوردیو»، از تازترین آثاری است که در این‌باره به بازار کتاب عرضه شده است. کتاب فوق نوشته «پاتریس بون



ویتر» است که با ترجمه جهانگیر جهانگیری و حسن پورسفر توسط نشر آگه منتشر شده است. مترجمان این اثر در پیش‌گفتار کتاب از تلاش یک ساله خویش برای ارایه ترجمه‌ای راحت‌خوان و در عین حال وفادار به متن اثر سخن گفته‌اند و در مورد واژگان خاص بوردیو نیز در اکثر موارد از واژگانی استفاده کرده‌اند که در فارسی مصطلح شده‌اند، اما آنها در یک مورد همان گونه که خود گفته‌اند، معادل متفاوتی برای یکی از اصطلاحات بوردیو به کار برده‌اند: در نظر مترجمان این اثر، برای اصطلاح disposition در آثار بوردیو، معادل فارسی «خصلت» مناسب‌تر و گویاتر از معادل‌هایی نظیر «خلق و خو»، «طبع» و «غبت» است.آنها در توضیح این معادل به پیوند جدانشدنی «عادت‌واره» و «خصلت» در اندیشه بوردیو اشاره کرده‌اند و پس از توضیح مفهوم «عادت‌واره» نزد بوردیو به این امر اشاره کرده‌اند که «عادت‌واره به‌خصلت‌ها یا آنچه افراد هستند» ساختار می‌دهد و افراد، افراد، افراد یا ابقا ناآگاهانه، با بروز خصلت‌هایشان عادت‌واره‌ها را ایقا می‌کنند و تداوم می‌بخشند. اگر بخواهیم این دو مفهوم را در اندیشه بوردیو ریشه‌یابی کنیم، در مورد مفهوم عادت‌واره باید به اخلاق پروتستانی وبر و در مورد خصلت به دستور زایشی چامسکی مراجعه کنیم. به زعم آنها «بوردیو ویژگی برساختی و مولد خصلت را از چامسکی وام گرفته است. چامسکی در دستور زایشی خود تمایزی میان توانش زبانی و کنش زبانی قابل می‌شود. به نظر وی، توانش زبانی ساختار عمیقی است که از توانش شناختی انسان‌ها که آن را توانشی پیشینی می‌نگارد، حاصل می‌آید و به افراد امکان می‌دهد تا بی‌شمار عبارات و جملات یک زبان را تولید کنند».

بون ویتر، بوردیو را بنیان‌گذار یک پارادایم جامعه شناختی می‌داند و اهمیت بوردیو را در «بدیع بودن پاسخ‌های وی» به پرسش‌هایی می‌داند که از ابتدا با جامعه‌شناسی همراه بوده‌اند. او بر رویکرد نو آورانه بوردیو مبتنی بر «فرا رفتن از تضادهای سنتی در جامعه‌شناسی» و جفت‌های معمول در آن مانند ذهنیت گرای/ عینیت گرای، نمادی و مادی و غیره تاکید می‌کند و رویکرد جدید بوردیو را «ساختارگرایی پراگماتیستی» یا «بر ساخت‌گرایی می‌نامد اما جدا از پرداختن به این رویکرد جدید، به نقاط اشتراک آرای بوردیو با دور کیم، مارکس و وبر نیز اشاره می‌کند و در درآمد کتاب می‌نویسد: «بوردیو مانند دور کیم، تاکید می‌کند که شناخت علمی جهان اجتماعی امکان‌پذیر است، شناختی که بیشتر به واسطه ویژگی‌های شیوه عمل جامعه تعریف می‌شود تا ویژگی موضوع آن. او، همچون مارکس، بر این باور است که جامعه‌ا از طبقات اجتماعی تشکیل شده است که بر سر تصاحب سرمایه‌های مختلف، روابط مبتنی بر زور و ممانعی که به تداوم یا تغییر نظم اجتماعی کمک می‌کنند، مبارزه می‌کنند. همانند وبر، او نیز معتقد است که باید به بازنمایی‌هایی توجه کرد که افراد برای معنادر کردن واقعیت‌های اجتماعی تدوین می‌کنند.»

کتاب

گفت‌وگو با فرید مرادی درباره «تاریخ عالم‌آرای عباسی»

تاریخ حق‌کشی و برحق جلوه دادن



آیا از طریق این منابع می‌توان تصویری واقعی از شخصیت سلاطین به دست داد؟ یعنی این منابع آن اندازه مستند هستند که مثلاً بتوانیم در تاریخ عالم‌آرای عباسی به یک برداشت یا شناخت نسبی از شاه‌عباس صفوی دست پیدا کنیم؟

یکی از مشکلات تاریخ‌نگاری درباری در ایران این است که صرفاً تاریخ‌نگاری اشخاص است و ما تاریخ اجتماعی نداریم. چون تاریخ اشخاص است و پادشاهان ایران هم خونریز، جلد و مستبد بوده‌اند، کاتبان جرأت گفتن بسیاری از حقایق را نداشته‌اند و هر آنچه را گفته‌اند، تایید و تمجید اعمالی است که شاه انجام داده. در «تاریخ عالم‌آرای عباسی» اسکندربیک منشی به تایید و توجیه جنایات شاه‌عباس می‌پردازد ولی گاهی در لاف‌ها اشاره می‌کند که می‌توانست فلان قتل یا رفتار خشونت‌آمیز انجام نشود. به نظر من بخشی از تاریخ ایران، تاریخ قساوت و خشونت و تاریخ کشتار بی‌حساب و کتاب مردم است. مردم در منابع تاریخی ما به صورت توده و انبوه نشان داده شده و در نهایت بی‌ارزش قلمداد می‌شوند. در این کتاب‌ها می‌بینیم که وقتی سربازی عادی در جنگ کشته می‌شود خیلی بی‌اعتنا از کنارش می‌گذرند ولی وقتی سرداری کشته می‌شود او را قهرمانانه و بزرگ توصیف می‌کنند. تنها چیزی که ما در اختیار داریم و می‌توانیم تاریخ اجتماعی ایران را براساس آن تدوین کنیم، همین کتاب‌هاست.

آیا اسکندربیک این نوشته‌ها را با شاه‌ماهانگ می‌کرده و شاه آنها را تایید می‌کرده؟

چیزی در این‌باره نوشته نشده ولی به هر حال او منشی همیشگی شاه بوده است، یعنی از روزی که شاه‌عباس بر تخت می‌نشیند تا زمان مرگش، اسکندربیک همراه و همدمش بوده است. در این کتاب نمی‌فهمیم که او غیر از منشی کرده و نوشتن وقایع و دستورات ملوکانه کار دیگری هم می‌کرده است یا نه. ولی طبیعی است که این را شکنجه و مجازات می‌کرده به دلیل اجرای قانون عدل الهی بوده و تاریخ‌نگار باید اینها را ثبت می‌کرده تا برای آیندگان بماند.

گفتید یک جاهایی در کتاب سعی شده برخی رفتارهای قساوت‌آمیز شاه لا‌پوشانی تا توجیه شود.

توجیه کردن این اعمال توسط اسکندربیک به این معنی است که او آن عمل را صحیح نمی‌دانسته؟ به نظر جرأت نوشتن غیر از این را نداشته. کاتب همواره جیره‌خوار دربار بوده است ضمن اینکه از شاه می‌ترسیده و نمی‌توانسته جز این بنویسد. او از صبح تا غروب شاهد بوده که نزدیک‌ترین افراد به شاه هم ممکن است مورد غضب قرار گیرند. منشی در جاهایی نوشته که حیات و بقای ما بستگی به شاه دارد و اگر دیگ اراده‌اش بجوشد و از ما رازهایش شود، معلوم نیست چه بر سرمان می‌آید. به همین دلیل وقتی شاه‌عباس پدرش را کور می‌کند یا برادرانش را از بین می‌برد و پسرش را به زندان می‌اندازد، اسکندربیک می‌کوشد توجیه و مستحکم‌سازی این اعمال برانند و بگوید اگر شاه این کارها را نمی‌کرد، ممکن بود این افراد علیه‌شاه توطئه کنند. بنابراین او سعی می‌کرد اعمال شاه را برحق جلوه دهد. البته در جاهایی مشخص است که او رفتار شاه را برحق نمی‌داند ولی در ما فی‌الضمیر خودش سعی می‌کند چیزی بسازد تا مورد تأیید باشد و عیب و نقص شاه را بپوشاند.

آیا به هر حال شاه خودش را سابه خدا می‌دانسته و چنین تفکری اصلاً وجود نداشته که بغضاًند اعمال خشن او را مستتر کنند یا ابایی از طرح آنها داشته باشند

ابایی وجود ندارد ولی باید ببینیم که این آدم در خلوت خودش چ می‌کرده. گاهی اوقات حتی چنین فردی هم در خلوت خودش نسبت به عملی که انجام می‌دهه احساس پشیمانی و ناراحتی می‌کرده. مثلاً یکجا منشی می‌نویسد، شاه، عصبانی بود یا زیادی شراب می‌خورد یا تصمیم می‌گرفت به شکار برود و یک ماه از مردم دوری می‌کرد. طبیعی است که این بی‌رحمی‌ها برای تثبیت قدرت بوده و شاه خودش می‌دانسته که این رفتارها، برحق نیست ولی برای دوام پادشاهی‌اش لازم بود. وقایع این کتاب بسیار تکان‌دهنده است و شما در هیچ زمانی نمی‌توانید این اندازه کشتار، بی‌رحمی و قتل ببینید. شاه‌عباس به خاطر تمرد یکی از شاهزادگان و پناه بردنش

به دولت عثمانی، ارمنستان را ویران می‌کند، همه مردم را آواره می‌کند و خانه‌هایشان را آتش می‌زند و دستور می‌دهد همه را به قتل برسانند. چنین بی‌رحمی چه توجیهی می‌تواند داشته باشد جز اینکه بداندید با شاهی روبرو هستنید که مستبد است و تنها خودش را برحق می‌داند.

چه می‌شود که جامعه ما به امثال شاه‌عباس یا نادرشاه با این همه قساوت و بی‌رحمی که داشته‌اند، جنبه اسطورهای و قهرمانانه می‌دهد؟

شاه‌عباس صفوی چند ویژگی داشته که جزو مزایایش به حساب می‌آید. اول اینکه نسبت به آبادانی کشور بسیار کوشید. اصفهان را پایتخت قرار داد و آن را نگین ایران و ابنیه زیبایی در آن بنا کرد. دولت او به کانونی مهم برای ارتباطات جدید ایران با اروپا تبدیل شد. در آن زمان دولت عثمانی با اروپایی‌ها دشمنی خاصی داشت و شاه‌عباس توانست از این اختلاف به نفع خودش استفاده کند. از طرف دیگر او معمولاً با اقوام مختلف مثل ارمنه‌ها با رافت رفتار کرده است، دیگر اینکه شاه‌عباس

توانست یک حکومت مرکزی قوی در کشور برپا کند و به دولت عثمانی اجازه پیشروی ندهد و تا حدودی نظم و امنیت را در ایران برقرار کند. او سرکنشی‌ها و تمره‌های درون ایران را سرکوب و بر تعالی‌ها را از جزیره هرمز بیرون کرد. در مجموع کارهایی را در جهت منافع جغرافیایی ایران انجام داده ولی به نظر من اینها در مقابل توانی که مردم در قبال قدرقدرتی شاه‌عباس دادند، چیز زیادی نیست.

آیا وزیری یا آدم مشخصی در کنار شاه بوده که این تدابیر را با او در میان بگذارد و مغز متفکر دربار باشد؟

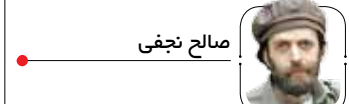
در شرح کتاب عالم‌آرای عباسی گزارشی درباری از پادشاهی شاه‌عباس

و مسخ حوادث زده و در بسیاری موارد که نقش منفی شاه در حوادث مشهود بوده، تلاش کرده دامن وی را از خطا میرا بدارند. تاریخ تالیف این اثر ۱۰۲۵ ه‍.ق است و صاحب اثر در سیم‌ین سال پادشاهی شاه‌عباس به نگارش کتاب دست می‌زند. در اندیشه نخستین تالیف اثر، مولف قصد داشته آن را به سه صهیفه (جلد) تقسیم کند. جلد اول شامل حوادث و وقایع تاریخی صفویان پیش از شاه‌عباس و پایان پادشاهی سلطان محمد، جلد دوم دربرگیرنده حوادث ۳۰سال نخست پادشاهی شاه‌عباس و جلد سوم که گویا روزبه‌روز نوشته می‌شده تا سال ۱۰۲۷ یعنی تا مرگ شاه‌عباس را دربرمی‌گیرد. کتاب تاریخ عالم‌آرای عباسی علاوه بر وقایع پادشاهی شاه‌عباس اول، از جهت پرداختن به تشکیلات اداری، نظامی و مالی و شرعی دوران خود دارای معلومات مفید و بالرزشی است. علاوه بر آن ذکر وقایع تاریخی همسایگان ایران مثل عثمانیان، گرجیان، تیموریان، ترک‌ها و ترکمانان ملو‌النه‌ر بر اهمیت آن می‌افزاید.بخش‌هایی از کتاب شرح خونریزی‌ها،جلال‌تها و قساوت‌های یکی از شاهانی است که تازه به نیکی از او نام می‌برند. ماجرای شاه قادر قدرت و یکه‌تاری که حتی به نزدیکان خود نیز مشکوک است و با نابودی همه کسانی که در برکشیدنش بر اریکه قدرت او را یاری کرده‌اند، به اوج می‌رسد.اینچنین است که این کتاب تصویری دهشتناک از تاریخ ایران بزات‌ب می‌دهد.نویسنده عالم‌آرا که از نزدیک شاهد خونریزی‌های شاه بوده، از ترس جان همواره تلاش کرده حق را به جانب شاه بدهد اما حتی او نیز گاه در قصور شاه و ناحق کشته شدن برخی افراد لب به اعتراض گشوده است. کتاب عالم‌آرای عباسی مدرکی مستند و درجه اول در شناخت جامعه‌شناسی آن فضااست و می‌تواند دستمایه پژوهشی ژرف درباره این مسایل باشد.

کتاب

روایت اول شخص

درباره مفهوم آبرونی



■ جایی که تیراژ کتاب به زحمت به هزار و ۵۰۰ نسخه می‌رسد و از این تعداد هم به زحمت ۵۰ خواننده یافت می‌شود و کتاب‌های کهنه و نو هر دو در انبار ناشران یا کتاب‌فروشان خاک می‌خورند، ادامه دادن به تولید این به اصطلاح کالای فرهنگی الحق کار عبثی می‌نماید که ما همچنان بی‌وقفه به آن ادامه می‌دهیم. در دو سال اخیر حجم سنگین واقعیت برهنه اجتماعی و بار آن بر دوش همه زنان و مردان ما، فرصت کار متمرکز و پیگیر ترجمه را گرفت. مگر اینکه امیدی در اوج ناامیدی در تحقق ترجمه‌ها و تالیف‌ها در جهان واقعی انسان‌های واقعی داشت.

به تازگی از ترجمه کتابی از مارکس فارغ شده‌ام: «اسناد بین‌الملل اول ۱۸۷۰-۱۸۶۴» که ترجمه آن با مراد فرهادپور به‌صورت مشترک انجام شد و از اول مهر تحویل ناشر (هرمس) می‌شود.انتخاب اسناد بین‌الملل به جهت تلاش برای پاسخ گفتن به این پرسش بوده که «سیاست مارکسیسم چیست؟»: از آنجا که تلاش‌های مختلف برای رفع این کمبود چه به صورت برگشت به مارکس یا به صورت کشف مجدد چهره‌هایی مثل گرامشی و لوکزامبورگ و غیره معمولاً بی‌نتیجه مانده، می‌توان گفت سیاست رانمی‌توان نوعی علم یا بنیادهای صرفاً نظری تلقی کرد. بازخوانی اسناد بین‌الملل اول کمک می‌کند به روشن شدن وجه اضماعی و عملی و گشوده‌گوشش مارکس برای درگیرشدن با فرآیندهای واقعی مبارزات سیاسی طبقه کارگر در قرن نوزدهم.

اما کار مهمی که هم‌اکنون در دست دارم و ذهنم را سخت به خود مشغول کرده «درباره مفهوم آبرونی» سورن کیر گارد است. رساله «درباره مفهوم آبرونی» در سال ۱۸۴۱ به‌عنوان تز دانشگاهی او تدوین شد و نتیجه سمسال تلاش شانزده‌ری کیر گارد برای مطالعه آرای سقراط بود و از آنجا که به قول نیچه، سقراط هرگز چیزی ننوشت، کیر گارد تلاش می‌کند، به چهره واقعی او از سه منظر گوناگون متکثوب نزدیک شود، یعنی از منظر کسنوفون (خاطرات سقراطی که با ترجمه محمدحسن لطفی به فارسی موجود است)، منظر اریستوفانس (کمدی ابرها که با ترجمه رضا شیرمرز به فارسی در دسترس است) و در نهایت رساله‌های افلاطون. کیر گارد معتقد است تصویر اریستوفانس از سقراط صحیح‌ترین گزارش از چهره اوست. بخش دوم این رساله نیز شامل درگیری کیر گارد با تفاسیر متفکران و فیلسوفان قرن نوزدهم از مفهوم آبرونی می‌شود، از قبضته و شاکل گرفته تا هکل. اهمیت این رساله از آن‌ج‌هت است که از سویی هکلی‌ترین نوشته کیر گارد محسوب می‌شود و از سوی دیگر مهم‌ترین نوشته او و پیش از آغاز نوشتن با نام‌های مستعار است. بیش از نیمی از ترجمه این کتاب تحویل ناشر شده و تلاش می‌کنم مابقی آن را نیز تا اواخر پاییز به پایان برسانم.

البته اوایل امسال کتاب کوچکی هم درباره کیر گارد از مجموعه قدم اول نشر پژوهش شیرازه ترجمه کردم که هنوز خبری از سرنوشت آن ندارم. من خود بیشتر از همین مجموعه کتاب‌ها‌یدگر را ترجمه کرده بودم و به نظر برای ورود به مباحث فلسفی آغاز خوبی است.

از آنجا که نمی‌توان از کتاب سخن گفت و از حسرت‌ها‌نگفت، پس به کتاب «چگونه فریود بخوانیم» نوشته جاش کوهن اشاره می‌کنم که حدود یک‌سال است همچنان در انتظار مجوز است. از این مجموعه نیز بیشتر «چگونه کیر گارد بخوانیم» را ترجمه کردم. «چرا مارکس بر حق بود» نوشته تری ایلکون کتاب جذاب دیگری است که اینر روزها ترجمه آن (به همراه رحمان بوزری) مراحل پایانی را می‌گذراند و به‌زودی توسط ناشر برای اخذ مجوز به وزارت ارشاد ارسال خواهد شد.

سال گذشته دو کتاب دیگر نیز ترجمه کردم که هر یک به نوعی کتاب‌های کلاسیک حوزه خود به شمار می‌آیند: «موسی و یکتاپرستی» فروید و «حوزه‌های عدالت» نوشته‌مایکل والزر.

در کنار همه اینها، تدریس همچنان تنها دلخوشی این روزگار است. می‌ماند یک نکته: اینکه این کتاب‌ها چه اثری در واقعیت اجتماعی بگذارد، نه من امیدوارم نه خواه‌شیرازی.

این سوی آب

یک روزتی هکلی

■ ریچارد روزتی در سال‌های اخیر به خوبی به ایرانیان معرفی شده و کتاب‌های او به تدریج به فارسی ترجمه می‌شوند. اخیراً کتاب «فلسفه و آینه طبیعت» از سویی انتشارات مرکز و با ترجمه مرتضی نوری منتشر شده است. سه موضوع اصلی این کتاب به ترتیب ذهن، معرفت و فلسفه است که هر یک سه بخش را به خود اختصاص داده‌اند. رابطه این سه موضوع در نظر روزتی به خوبی در درآمد کتاب به تصویر کشیده شده است. کار روزتی در این کتاب این است که تصورات رایج در مورد هر یک از این سه موضوع را به چالش بکشد. او در زندگینامه خودنوشت‌اش این اثر را حاصل بریدن از افلاطون و روی آوردن به هگل می‌داند.